

گذری بر دانش امام هادی سلام الله علیه در منابع مکتوب حدیثی

اشعه های نور دهمین خورشید هدایت گر الهی در سال دویست و دوازده هجری در منطقه صریا نزدیک مدینه منوره در خانه جوان ترین امام، عالم را منور گردانید. تازه مولود را علی نامیدند و به هادی ملقب گردید. نام مادر بزرگوار ایشان، سمانه سلام الله علیها از بانوان با فضیلت می باشد. رهبری شیعیان در مدینه و سپس هجرت اجباری ایشان به عراق و منطقه سامراء، حاکی از نقش مهم و فعالیت تاثیر گذار آن امام مظلوم است. بعد از شهادت امام جواد سلام الله علیه در سال دویست و بیست، منصب الهی امامت به امام هادی سلام الله علیه منتقل شد. مدت امامت آن حضرت حدود سی و سه سال است که از سال دویست و بیست با شهادت پدر بزرگوارشان شروع و تا زمان شهادتشان سال دویست و چهل ادامه یافت. فضائل بی نظیر امام هادی سلام الله علیه در منابع مکتوب بر جای مانده از عصر ائمه علیهم السلام، حاکی از جلالت و بزرگی و جایگاه اجتماعی آن حضرت است. علم بی نظیر آن حضرت نیز فصل مهمی از زندگی آن حجت الهی می باشد. «زیارت غدیریه» و «زیارت جامعه کبیره» دو یادگار ارزشمند و پر بهایی است که در منابع معتبر و مکتوب امامیه از آن حضرت بر جای مانده است که در تک تک عبارات آن معارف نورانی الهی بیان شده است و راه گشای سعادت ابدی انسان خواهد بود. در این نوشته، بنابر اختصار به برخی از قضایای مهمی که حاکی از علم آن حضرت است اشاره می شود.

علم حضرت به قرآن

مسعودی در اثبات الوصیه گزارشی را پیرامون علم امام هادی سلام الله علیه پیرامون علم آن حضرت به

قرآن چنین نقل می کند:

فروی الحمیری عن محمد بن سعید مولى لولد جعفر بن محمد قال: قدم عمر بن الفرغ المرخجي المدينة

حاجًا بعد مضي أبي جعفر عليه السلام فأحضر جماعة من أهل المدينة و المخالفين و المعاندين لأهل بيت رسول

اللّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَهُمْ: ابغوا لي رجلا من أهل الأدب و القرآن و العلم لا يوالي أهل هذا البيت لأضمه الى هذا الغلام و أوكله بتعليمه و أتقدّم إليه بأن يمنع منه الراضة الذين يقصدونه و يمسونه.

فسمّوا له رجلا من أهل الأدب يكنى أبا عبد اللّٰه و يعرف بالجنيدي متقدما عند أهل المدينة في الأدب و الفهم ظاهر الغضب و العداوة فأحضره عمر بن الفرج و أسنى له الجاري من مال السلطان و تقدّم إليه بما أراد و عرّفه ان السلطان أمره باختيار مثله و توكيله بهذا الغلام.

قال: فكان الجنيدي يلزم أبا الحسن في القصر بصريا فاذا كان الليل أغلق الباب و أقفله و أخذ المفاتيح إليه. فمكث على هذا مدّة و انقطعت الشيعة عنه و عن الاستماع منه و القراءة عليه. ثم اني لقيته في يوم جمعة فسلمت عليه و قلت له: ما قال هذا الغلام الهاشمي الذي تؤدبه؟

فقال منكرا علي: تقول الغلام، و لا نقول الشيخ الهاشمي؟! انشدك اللّٰه هل تعلم بالمدينة أعلم مني؟ قلت: لا. قال: فاني و اللّٰه أذكر له الحزب من الأدب أظنّ اني قد بالغت فيه فيملي عليّ بابا فيه استفيد منه. و يظنّ الناس اني أعلمه، و أنا و اللّٰه أتعلم منه.

قال: فتجاوزت عن كلامه هذا كأني ما سمعته منه، ثم لقيته بعد ذلك فسلمت عليه و سألته عن خبره و حاله ثم قلت: ما حال الفتى الهاشمي؟ فقال لي: دع هذا القول عنك. هذا و اللّٰه خير أهل الأرض و أفضل من خلق اللّٰه. انه لربّما همّ بالدخول فأقول له: تنظر حتى تقرأ عشر. فيقول لي: أي السور تحبّ أن أقرأها؟ انا أذكر له من السور الطوال ما لم تبلغ إليه فيهبها بقراءة لم أسمع أصحّ منها من أحد قط و جزم أطيب من مزامير داود النبي عليه السّلام الذي إليها من قراءته يضرب المثل.

قال: ثم قال: هذا مات أبوه بالعراق و هو صغير بالمدينة و نشأ بين هذه الجوارى السود، فمن أين علم هذا؟ قال: ثم ما مرت به الأيام و الليالي حتى لقيته فوجدته قد قال بإمامته و عرف الحق و قال به.

مسعودي، على بن حسين (متوفاي ٣٤٦ق)، اثبات الوصية، ص ٢٣٠-٢٣١، دار النشر: انصاريان، الطبعة

الثالثة، ايران - قم، ١٣٨٤ش-١٤٢٦ق.

از محمد بن سعید روایت شده که گفت: عمر بن فرج بعد از شهادت ابو جعفر [امام جواد] علیه السلام برای رفتن حج به مدینه آمد جمعیتی را از اهل مدینه که با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله مخالف و معاند بودند را احضار کرد به آنان گفت: مردی را برای من طلب کنید که اهل علم و ادب و قرآن باشد، دوستدار اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد تا من او را موکل تعلیم این پسر [یعنی امام هادی سلام الله علیه] نمایم، آن فرد را حمایت کننده از این کودک قرار دهم تا از آمدن شیعیانی که به اطراف او می آیند و او را نگهداری می کنند، جلوگیری کند؟

مردی را به او معرفی کردند که به او جنیدی می گفتند، جنیدی مردی بود که نزد اهل مدینه در فهم، ادب، غضب و دشمنی نسبت به اهل بیت [رسول خدا] سابقه دار بود. عمر بن فرج او را خواست، از مال پادشاه حقوق سالانه برای او مقرر کرد، مقدمات زندگی کردن او را فراهم نمود، برای او تعریف کرد که پادشاه مرا دستور داده مثل تو، شخصی را بر این کودک موکل نمایم.

راوی می گوید: جنیدی در قصر بصریا مراقب ابا الحسن [امام هادی سلام الله علیه] بود، همین که شب می شد درب را می بست و کلید را با خود نگاه می داشت، آن حضرت مدتی را به همین حال بسر می برد، دست شیعیان از دامن آن حضرت کوتاه شد و از گوش دادن به بیانات ایشان و قرائت در حضور آن حضرت محروم گردیدند.

محمد بن سعید می گوید: من جنیدی را در روز جمعه ملاقات نمودم، سلام کردم و گفتم: این کودک هاشمی که تو مراقب او هستی چه می گوید؟

دیدم [جنیدی] کلام مرا انکار کرد و گفت: چرا می گوئی کودک هاشمی و نمی گوئی بزرگ هاشمی؟ [سپس جنیدی به من گفت] تو را به خدا قسم می دهم آیا در مدینه کسی را که از من عالمتر باشد سراغ داری؟ گفتم: نه، جنیدی گفت: به خدا قسم من یک قسمت از ادبیات را که گمان می کنم مبالغه کاملی در آن کرده ام برای او [امام هادی سلام الله علیه] می گویم و او همان گفته های مرا طوری بر من املاء و تعلیم می

کند که من از بیان او استفاده می‌نمایم، مردم گمان می‌کنند که من به او علم و ادب یاد می‌دهم، به خدا قسم که من او علم می‌آموزم.

راوی می‌گوید: من کلام جنیدی را فراموش کردم که گویا سخن او را اصلاً نشنیده بودم تا اینکه بعد از آن دوباره جنیدی را دیدم و سلام کردم، از حال او سوال کردم و سپس گفتم: حال آن جوان هاشمی چگونه است؟ گفت: این حرف را نزن، به خدا قسم که او بهترین اهل زمین و بزرگوارترین خلق خدا است. چه بسا می‌شود که او می‌خواهد داخل شود، من به او می‌گویم: تنظر حتی تقرأ عشرک، پاسخ می‌دهد: کدام سوره‌های قرآن را دوست داری قرائت کنم؟ من یکی از سوره‌های طولانی قرآن را پیشنهاد می‌کنم. او با سرعت تمام آن سوره را بطوری صحیح می‌خواند که من صحیح‌تر از آن را از احدی نشنیده‌ام، نیکوتر از سرودهای داود علیه السلام که آنها را ضرب المثل می‌گویند، تلاوت می‌کند.

راوی می‌گوید: جنیدی گفت: این کودک پدرش در عراق از دنیا رفته و خودش در مدینه در حال کودکی در بین این کنیزهای سیاه رشد کرده است، این علم را از کجا آموخته است؟! راوی می‌گوید: پس از چند شب و روز دیگر که جنیدی را ملاقات کردم دیدم حق را شناخته و به امامت او قائل شده است.

با دقت در متن این گزارش، حتی جنیدی که خود از مخالفان اهل بیت علیهم السلام شده است، از علم بی‌نظیر امام هادی سلام الله علیه محتیر شده و از ایشان به عنوان بزرگ بنی‌هاشم یاد می‌کند و چنین به فضل و دانش آن حضرت معترف است.

علت نام گذاری شهر «قم»

یکی دیگر از مصادیق علم امام هادی علیه السلام، پاسخ به سوالی پیرامون نام گذاری شهر قم می‌باشد. راوی از حضرت نقل می‌کند:

سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّمَا سُمِّيَ قُمَّ بِهِ لِأَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتِ السَّفِينَةُ إِلَيْهِ فِي طُوفَانِ نُوحٍ عِ قَامَتْ وَ هُوَ قِطْعَةٌ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ.

المجلسي، محمد باقر (المتوفى ۱۱۱۱ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۷، ص ۲۱۳،

تحقيق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م.

راوي مي گوید از ابا الحسن، علي بن محمد عليهما السلام شنيدم که مي فرمود: قم به اين دليل قم

ناميده شد، هنگامي که کشتي نوح در طوفان به آنجا رسيد، ايستاد و آنجا قطعه از بيت المقدس است.

لازم به تذکر است که در زبان عربي، کلمه قم فعل امر بوده و به معنای بایست می باشد و این سخن

امام هادي عليه السلام نیز دقیقاً مطابق دستور زبان عربي است.

علم امام هادي عليه السلام به باران

آگاهی از باران و نزول رحمت الهي نیز یکی از ویژگی های مهم امام هادي سلام الله عليه بوده است تا

جائی که فرستاده متوکل عباسي نیز از این واقعه تعجب کرده است. يحيي بن هرثمه جريان را چنین گزارش

مي کند:

يحيى بن هرثمة ، قال : وَجَّهني المتوكل الى المدينة لإشخاص علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر

لشيء بلغه عنه ... فأشخصته ... فبينما أنا نائم يوماً من الأيام ، والسماء صاحية ، والشمس طالعة ، إذ ركب وعليه

مطر ، وقد عقد ذنب دابته فعجبت من فعله ... قال: فأنا اعرف الرياح التي يكون في عقبها المطر فلما اصبحت

هبتُ ريح لا تخلف وشممت منها رائحة المطر.

المسعودي، علي بن الحسين بن علي (متوفى ۳۴۶هـ) مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱۱، طبق برنامه الجامع

الكبير.

يحيي بن هرثمه مي گوید متوکل مرا به مدینه فرستاد تا علي بن محمد بن علي بن موسي بن جعفر

[عليهم السلام] را [به سامرا] بیاورم چرا که سخني از او شنیده بود، که من ایشان را آوردم. روزي از روز ها من

خوابیده بودم که هوا صاف بود و خورشيد مي درخشيد، دیدم ایشان سوار بر اسب است و بارانی بر تن دارد و دم

اسب خود را گره زده از این کارش تعجب کردم. در اینجا بود که فرمود: من به باد هایی که پشتشان باران است، آشنا هستم. صبح که شد باد فراگیر شد و بوی باران را از ابرها استشمام کردم.

علم امام به چاه احقاف

یکی دیگر از مصادیق علم بی نظیر امام هادی سلام الله علیه، علم آن حضرت به چاه منطقه احقاف

است. علی بن ابراهیم قمی روایت را از پدرش مرحوم ابراهیم بن هاشم چنین نقل می کند:

أَمَرَ الْمُعْتَصِمُ أَنْ يُحْفَرَ بِالْبَطَانِيَةِ [الْبَطَانِيَّةِ] بئرٌ فَحَفَرُوا ثَلَاثِمِائَةَ قَامَةً - فَلَمَّ يَظْهَرُ الْمَاءُ فَتَرَكَهُ وَ لَمْ يَحْفَرْهُ - فَلَمَّا وُلِّيَ الْمُتَوَكَّلُ أَمَرَ أَنْ يُحْفَرَ ذَلِكَ الْبِئْرُ أَيْدَاءً حَتَّى يَبْلُغَ الْمَاءُ، فَحَفَرُوا حَتَّى وَضَعُوا فِي كُلِّ مِائَةِ قَامَةٍ بَكْرَةً - حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى صَخْرَةٍ فَضَرَبُوهَا بِالْمِعْوَلِ - فَأَنْكَسَرَتْ فَخَرَجَ مِنْهَا رِيحٌ بَارِدَةٌ فَمَاتَ مَنْ كَانَ بِقُرْبِهَا. فَأَخْبَرُوا الْمُتَوَكَّلَ بِذَلِكَ فَلَمْ يَعْلَمْ بِذَلِكَ مَا ذَلِكَ، فَقَالُوا: سَلِ ابْنَ الرِّضَا عَنْ ذَلِكَ وَ هُوَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع تِلْكَ بِلَادُ الْأَحْقَافِ وَ هُمْ قَوْمٌ عَادِ الَّذِينَ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ بِالرِّيْحِ الصَّرْصِرِ.

القمي، أبي الحسن علي بن ابراهيم (المتوفى ٣١٠هـ) تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٩٨، تحقيق: تصحيح وتعليق

وتقديم: السيد طيب الموسوي الجزائري، ناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم، الطبعة: الثالثة، صفر

٤٠٤ق.

معتصم دستور داد تا در منطقه بطائیه یا بطانیه چاهی کنده شود. به اندازه سی صد قامه (واحدی برای

اندازه گیری) کردند اما از آب خبری نبود و این کندن را ادامه ندادند. هنگامی که متوکل به خلافت رسید، دستور

داد تا کندن این چاه را ادامه دهند تا به آب برسند. در هر صد قامت، قرقره و تسمه ای نصب تا اینکه به صخره

ای رسیدند، با ضربه کلنگ، آن صخره را شکافتند تا اینکه باد سردی خارج شد و کسانی که نزدیک آن بودند، از

بین رفتند. این خبر به متوکل رسید، علت را نمی دانست فلذا به او گفتند این قضیه را از ابن الرضا یعنی ابو

الحسن علی بن محمد [امام هادی] علیهما السلام سوال کن. به آن حضرت نامه ای نوشت و از این مساله سوال

کرد. ابو الحسن [امام هادي] عليه السلام [در پاسخ] فرمودند: اين منطقه، سرزمين احقاف است که قوم عاد توسط بادي که سرمايي شديدي داشت آنان را از بين برد.

سخن گفتن امام به زبان هاي مختلف

سخن گفتن امام هادي عليه السلام به زبان هاي مختلف، حاكي از علم خدادادي آن حضرت بوده است چرا که آن امام نزد کسي حاضر نشده است تا از او علم آموزي داشته باشد و يا با زباني غير از زبان عربي را فراگرفته باشد. از منظر شيعه امام معصوم، عالم به تمامي زبان ها مي باشد و يکي از قوانين شناخت حجت خداوند نیز همین مساله است. حال به برخي از مواردی که امام با زبان هاي غير عربي سخن گفته اند اشاره مي شود:

سخن گفتن به زبان فارسي

زبان «فارسي» نیز یکی از زبان هايی است که امام هادي سلام الله عليه با آن سخن گفته اند. ابراهيم بن مهزيار در ضمن گزارشي طولاني، نقل مي کند:

عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ كَتَبَ إِلَيَّ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ ... فَخَرَجْنَا جَمِيعاً إِلَى أَنْ صَرْنَا فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدِ الْخَرِّ وَ مَعَنَا مَسْرُورٌ غَلَامٌ عَلِيٌّ بْنِ مَهْزِيَارٍ ... فَسَقَطَتْ حِصَاةٌ فَقَالَ مَسْرُورٌ هَشْتٌ فَقَالَ هَشْتٌ ثَمَانِيَةٌ فَقُلْنَا نَعَمْ يَا سَيِّدَنَا فَلَبِثْنَا عِنْدَهُ إِلَى الْمَسَاءِ ثُمَّ خَرَجْنَا فَقَالَ لِعَلِيِّ رُدِّ إِلَيَّ مَسْرُوراً بِالْعِدَاةِ فَوَجَّهَهُ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ قَالَ لَهُ بِالْفَارِسِيَّةِ بَارِ خَدَايَا چُونِ فَقُلْتُ لَهُ نِيكَ يَا سَيِّدِي فَمِنْ [فَمَرَّ] نَصْرٌ فَقَالَ لِمَسْرُورٍ در به بند در ببند فَأَعْلَقَ الْبَابَ.

الصفار، محمد بن الحسن بن فروخ (المتوفى ۲۹۰ق) بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۳۷، تحقيق: تصحيح وتعليق وتقديم: الحاج ميرزا حسن كوچه باغي، ناشر: منشورات الأعلمي - طهران، سال چاپ: ۱۴۰۴ق - ۱۳۶۲ ش.

ابراهيم بن مهزيار مي گوید: ابو الحسن [امام هادي عليه السلام] به علي بن مهزيار نامه اي نوشت. همگي خارج شدیم تا اینکه در روزي که بسيار گرم بود رسيدیم در حالي که مسرور، غلام علي بن مهزيار نیز با

ما بود. [بعد از ملاقات امام، آن حضرت] یک ریگی انداختند، مسرور گفت: هشت. امام فرمود: هشت همان ثمانیه (هشت به عربی) است؟ گفتم بله ای آقای من. تا شب خدمت ایشان بودیم که شب [از محضرشان] خارج شدیم، [هنگام خروج] به علی [بن مهزیار] فرمودند: مسرور [غلامت] را صبح به نزدم بفرست. صبح چون مسرور به نزد ایشان رفت، هنگامی که خواست وارد شود، امام به او فرمودند: «بار خدایا چون». [مسرور می گوید] من گفتم: «نیک» ای آقای من. [در آن هنگام] نصر از آنجا می گذشت، امام [به زبان فارسی] به مسرور فرمود: «در ببند، در ببند» او نیز درب را بست.

در روایتی دیگر، علی بن مهزیار نیز تصریح دارد که امام هادی علیه السلام در ملاقات با او، به فارسی سخن خود را شروع کردند:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنِ الطَّيِّبِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَأَبْتَدَأَنِي وَكَلَّمَنِي بِالْفَارِسِيَّةِ.

الصفار، محمد بن الحسن بن فروخ (المتوفى ۲۹۰ق) بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۳۳، تحقیق: تصحیح وتعلیق وتقدیم: الحاج میرزا حسن کوچه باغی، ناشر: منشورات الأعلمی - طهران، سال چاپ: ۱۴۰۴ق - ۱۳۶۲ ش. از علی بن مهزیار و او از طیب، [امام] هادی سلام الله علیه نقل می کند: بر ایشان [امام] وارد شدم، شروع به سخن با من نمود و فارسی صحبت کرد.

سخن گفتن به زبان ترکی

«ترکی» نیز از جمله زبان هایی است که امام هادی سلام الله علیه با آن تکلم کرده اند. جریان عبور

غلامان ترک از مدینه و ترکی صحبت کردن امام با یکی از آنان را ابو هاشم جعفری چنین گزارش می کند:

أَبُو هَاشِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ حِينَ مَرَّ بِهَا بَغَاءُ أَيَّامِ الْوَأْتِقِ فِي طَلَبِ الْأَعْرَابِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجُوا بِنَا حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى تَغْيِبَةِ هَذَا التُّرْكِيِّ فَخَرَجْنَا فَوَقَفْنَا فَمَرَّتْ بِنَا نَعْبِيئُهُ فَمَرَّ بِنَا تُرْكِيُّ فَكَلَّمَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتُّرْكِيَّةِ فَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ فَقَبَلَ حَافِرَ دَابَّتِهِ قَالَ فَحَلَفْتُ التُّرْكِيُّ وَ قُلْتُ لَهُ مَا قَالَ لَكَ الرَّجُلُ قَالَ هَذَا نَبِيٌّ قُلْتُ لَيْسَ هَذَا نَبِيٌّ قَالَ دَعَانِي بِاسْمِ سُمَيْتُ بِهِ فِي صِعْرِي فِي بِلَادِ التُّرْكِ مَا عَلِمَهُ أَحَدٌ إِلَى السَّاعَةِ.

الطبرسي، أبي علي الفضل بن الحسن _ المتوفى ٥٤٨ ق_، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ١١٧، تحقیق و

نشر: تحقیق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ .

ابوهاشم جعفري مي گوید: در مدینه بودم زمانی که بغا در زمان واثق از آنجا مي گذشت و به دنبال اعراب بودند. ابو الحسن [امام هادي] عليه السلام فرمودند: با ما خارج شوید تا به لشکرگاه این ترک بنگریم. [همراه با ایشان] خارج شدیم و [در آن مکان] ایستادیم تا لشکر او از مقابل ما گذشت. یک ترک که از مقابل ما گذشت، ابو الحسن [امام هادي] عليه السلام با زبان ترکی با او سخن گفت. آن شخص تُرک از اسبش پایین آمد و سُم اسب امام را بوسید. ابوهاشم مي گوید: آن ترک را قسم دادم که به شما چه فرمود؟ آن شخص گفت: آیا او پیامبر است؟ گفتم خیر او پیامبر نیست. آن ترک گفت: امام من را به نامي صدا زد که در کودکی در سرزمین ترک من را به آن اسم مي خواندند و هیچکس از این نام تا این ساعت با خبر نبود.

سخن گفتن به زبان صقلابیه

«صقلابیه» گروهی بودند که چهره های سرخ رنگ داشتند و دارای زبانی خاص بودند. در روایتی علی

بن مهزیار اهوازی که از خواص ائمه عليهم السلام بوده است، از قول غلام خود چنین نقل مي کند:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: أُرْسِلْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غُلَامِي وَ كَانَ صَقْلَابِيًّا فَرَجَعَ الْغُلَامُ إِلَيَّ مُتَعَجِّبًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ يَا بُنَيَّ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَتَعَجَّبُ مَا زَالَ يُكَلِّمُنِي بِالصَّقْلَابِيَّةِ كَأَنَّهُ وَاحِدٌ مِنَّا فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا اللَّسَانَ كَيْلًا يَسْمَعُ بَعْضُ الْغُلَمَانِ مَا دَارَ بَيْنَهُمْ.

الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان (المتوفى ٤١٣ ق)، الاختصاص، ص ٢٨٩، تحقیق: علي أكبر

الغفاري، السيد محمود الزرندي، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، الطبعة الثانية ١٤١٤ق -

١٩٩٣م.

علي بن مهزیار نقل مي کند: غلامم را به نزد ابی الحسن ثالث [امام هادي] عليه السلام فرستادم در

حالی که او از [گروه] صقلابیه بود. غلام هنگامی که به نزد من برگشت، متعجب بود. به او گفتم: ای پسر، تو را چه

شده است [که متعجبی]؟ پاسخ داد: چگونه تعجب نکنم در حالی که دائماً با من به زبان صقلابیه صحبت می کرد مانند کسی که یکی از ما است و گمان می کنم با صحبت کردن با این زبان، تمایل داشت که غلامان از آنچه که بینشان اتفاق افتاده متوجه نشوند [و نفهمند چه می گوید].

سخن گفتن به زبان سندي

یکی دیگر از زبان هایی که امام هادی سلام الله علیه با آن سخن گفتند، لغت «سندي» می باشد. در روایتی حسن بن علی و شاء می گوید:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوُشَاءِ، قَالَ: دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى عَلِيِّ الرَّضَا بْنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَأَيْتُ عِنْدَهُ قَوْمًا لَمْ أَرَهُمْ وَ لَمْ أَعْرِفُهُمْ وَ هُوَ يُخَاطِبُهُمْ بِالسُّنْدِيَّةِ مِثْلَ زَقْرَقَةَ الزَّرَازِيرِ ثُمَّ لَقِيتُ بَعْدَهُ صَاحِبَنَا أَبَا الْحَسَنِ مُحَمَّدًا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِسَامِرَاءَ وَ عِنْدَهُ نَجَّارٌ يُضَلِّحُ عَتَبَةَ بَابِهِ وَ هُوَ يُخَاطِبُهُ بِالسُّنْدِيَّةِ كَخِطَابِ الزَّرَازِيرِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هَكَذَا كَانَ جَدُّهُ الرَّضَا يُخَاطِبُ بِهَذَا اللِّسَانِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ مَنْ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَ جَدِّي أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا وَ إِلَيْنَا فَضْلُ الْخِطَابِ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ مَامَعْنَى فَضْلِ الْخِطَابِ قَالَ إِجَابَةُ كُلِّ عَن لُغَتِهِ لُغَةً مِثْلَهَا وَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى.

الخصيبي، الحسين بن حمدان (المتوفي ٣٣٤ق)، الهداية الكبرى، ص ٣١٥-٣١٦، ناشر: مؤسسة البلاغ

للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان، چاپ : الرابعة، سال چاپ : ١٤١١ق - ١٩٩١م.

حسن بن علی و شاء می گوید: روزی بر علی بن موسی علیه السلام وارد شدم که گروهی نزدش بودند که آنان را تا به حال ندیده بودم و نمی شناختم در حالی که با زبان سندي شبیه صدای پرنده ای آنان را مخاطب قرار داده بود [و با آن زبان با آنان صحبت می کرد]. سپس بعد از ایشان، آقایمان ابا الحسن محمد [بن حسن امام هادی] علیه السلام را در سامراء ملاقات کردم. نزد ایشان نجاری بود که درگاه خانه ایشان را تعمیر می کرد در حالی که ایشان با آن نجار با لغت سندي صحبت می کرد. با خودم گفتم: لا اله الا الله جدش نیز همچنین با این زبان صحبت می کرد. ابو الحسن [امام هادی سلام الله علیه] به من فرمود: چه فرقی بین من و بین جدم [امام رضا سلام الله علیه] وجود دارد؟ من او هستم و او نیز من است، فصل الخطاب از آن ماست. به ایشان

عرض کردم: فدایت شوم، معنی فصل الخطاب چیست؟ فرمودند: جواب دادن به هر لغتی با خود آن لغت و هر آنچه که خداوند آن را خلق کرده است [که ما همه لغت ها را می دانیم].

سخن گفتن به زبان هندی

یکی دیگر از زبان هایی که امام هادی سلام الله علیه با آن سخن گفته اند و حتی مورد تعجب فردی مانند ابو هاشم بوده است، سخن به لغت «هندي» است.

مرحوم طبرسي با سند خود از ابو هاشم جعفري چنین نقل می کند:

حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَلَّمَنِي بِالْهِنْدِيَّةِ فَلَمْ أُحْسِنْ أَنْ أُرَدَّ عَلَيْهِ وَ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ مَلِيٌّ حَصَى فَتَنَاوَلَ حَصَى وَاحِدَةً وَ وَضَعَهَا فِي فِيهِ فَمَضَّهَا مَلِيًّا ثُمَّ رَمَى بِهَا إِلَيَّ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِي فَوَلَّى اللَّهُ مَا بَرَحْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى تَكَلَّمْتُ بِثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ لِسَانًا أَوْلَاهَا الْهِنْدِيَّةُ.

الطبرسي، أبي علي الفضل بن الحسن _ المتوفى ٥٤٨ ق_، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ١١٧، تحقیق و

نشر: تحقیق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ .

ابو هاشم می گوید: بر ابي الحسن [امام هادي عليه السلام] وارد شدم که با من با زبان هندی صحبت کرد که من نتوانسم به خوبی پاسخ ایشان را بدهم. نزد ایشان ظرف کوچکی بود که پر از سنگ ریزه بود. سنگ ریزه ای را برداشته و درون دهان خود گذاشتند و آن را مکیدند و سپس به من دادند تا درون دهانم بگذارم. به خدا قسم هنوز از خدمت آن حضرت مرخص نشده بودم که با هفتاد و سه زبان سخن گفتم که یکی از آنها، هندی بود.

سخن گفتن آن حضرت به زبان های دیگر نیز در منابع مکتوب باز تاب داشته است که به ذکر همین

مقدار بسنده می شود.

نتیجه:

علم الهی و احاطه خداوند متعال که بر همه چیز قابل انکار نیست که در این دنیا دارای مصادیقی است. اساساً آنچه که نزد اهل بیت علیهم السلام وجود دارد، سرچشمه گرفته شده از علم خداوند متعال بوده و آینه تمام نمای علم الهی است. خبر از غیب و توضیح باطن قضیه و یا مشکلی، همگی حاکی از دانش بی نظیر اهل بیت علیهم السلام می باشد. در این نوشته به نحو اختصار به برخی از گزارش هایی که به علم آن حضرت تصریح داشت، اشاره شد تا راهگشای معرفت و بینش همه افراد جامعه قرار گیرد و از باب احادیثنا یحیی القلوب، سبب بیداری قلب های همه آدمیان جدای از هرگونه دین و مذهب گردد ان شاء الله.

موفق باشید

گروه پاسخ به شبهات

موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف